

حدیثِ سعدی در مجالس و سخنان عرفای هند

بعد از وفات، تربت ما در زمین مجوی در سینه‌های مردم عارف مزار ماست مفهوم این بیت سعدی شیرازی (م: ۶۹۰ هـ) عین حقیقت است. در این مقاله توضیح مختصری داده می‌شود که عرفای هند، سعدی و شعر سعدی را تا حدی دوست می‌داشتند که در هر مجلس عرفانی شعر این شاعر بزرگ فارسی، خوانده می‌شد و هم آواز خوانان در مجالس سماع عرفا غزلیات سعدی را به‌لحن مخصوصی می‌خواندند و حضار مجلس را به‌وجد و حال می‌آوردند. چنانچه به‌این طریق به‌اثبات می‌رسانند که اگر کسی جوایب تربت سعدی است، باید سینه‌های عرفا را بکاود که در آنجا سعدی با غزلیات پرشور خود همیشه زنده است و نفس می‌کشد.

باید یادآور شد که از دیرباز ارتباط تفکیک‌ناپذیری میان صوفیان هندی و ایرانی وجود داشته است.^۱ همچنین آثار منظوم شعرای ایرانی مانند عراقی، سنایی، عطار، سعدی، حافظ و بعضی از شاعران دیگر در مجالس سماع عرفای هندی خوانده می‌شد. این آثار، آگاهی معنوی و وجد شنونده را افزون می‌ساختند.

عارف نامدار هندی خواجه نظام‌الدین اولیا ملقب به‌محبوب‌الهی (م: ۷۲۵-۶۳۴ هـ/ ۱۳۲۵-۱۲۳۶ م)، خلیفه ارشد شیخ فریدالدین گنج‌شکر^۲، از جمله عرفای سلسله

۱. برای گزارش مفصلی درباره‌ی این موضوع رک: مقاله‌ی نگارنده به‌عنوان "تبادلات فکری میان صوفیان ایران و هند"، قند پارسی، دهلی‌نو، شماره ۱۸، تابستان ۱۳۸۱ هـ ش، ص ۶۸-۴۷.
 ۲. ایشان خلیفه خواجه قطب‌الدین بختیار کاکلی (م: ۶۳۴ هـ) است که خلیفه سرسلسله عرفای چشتی در هند خواجه معین‌الدین حسن سجزی است. آرامگاهش در اجمیر (ایالت راجستان) تاکنون محل توجه مرجع خلائق است.

چشتی است که برای ترویج و گسترش مکتب عرفان خود تلاش‌های خالصانه‌ای را به‌عمل آورد. وی مریدان و خلفایی را تربیت کرد و آنها را به‌گوشه و کنار هند فرستاد تا خانقاه‌هایی احداث نمایند و به تبلیغ و ارشاد بپردازند.

این عارف معروف چشتی به‌شعر فارسی به‌ویژه شعر سعدی شیرازی علاقه خاصی داشت. این عارف شعر دوست ابیات بی‌شماری را از شعرای فارسی حفظ داشت و حین گفتگو برای تصدیق و تأیید نظر خود از این ابیات استمداد می‌جست. او چنانکه از سخنان وی بدست می‌آید، ابیاتی از شیخ ابوسعید ابی‌الخیر^۱، احمد جامی، عین‌القضاة همدانی، سنایی، عراقی، اوحالدین کرمانی، سعدی شیرازی، خواجه ابواسحاق کازرونی و غیره را در گفتگوهای خود درباره جنبه‌های گوناگون عرفان نقل می‌کرد. گلچینی او از کلام شعرای مختلف فارسی چنان حسب حال بوده که گویا این ابیات فارسی فقط برای استفاده ایشان سروده شده بودند. از جمله سخنان مشایخ هند، ملفوظات خواجه نظام‌الدین اولیا موسوم به فواید‌الفواد^۲ را «لایحه عمل» مشایخ چشتی می‌خوانند^۳. فواید‌الفواد، به‌طور یقین اولین اثری است که در آن سخنان یک عارف هندی جمع‌آوری شده است. حسن سجزی دهلوی (م: ۷۳۸ هـ/۱۳۳۷ م) شاعر معروف فارسی و مرید خواجه نظام‌الدین اولیا، فواید‌الفواد را جمع کرده و به‌قول خود او تا حدی که امکان داشت، در این تلاش خود، زبان او را حفظ نموده است. مروری در فواید‌الفواد نشان می‌دهد که خواجه نظام‌الدین اولیا دارای ذوق اعلای ادبی بوده، شعر را دوست می‌داشت و آن را «چیزی لطیف»^۴ می‌خواند. به‌علاوه قرائنی وجود دارد که نشان می‌دهد

۱. درحالی‌که در اسرارالتوحید (سخنان ابوسعید ابی‌الخیر) به‌صراحت گفته شده که ایشان شعر نمی‌سرودند و فقط ابیاتی از شعرای دیگر را حفظ داشتند و آنها را حین گفتگو نقل می‌کردند.

۲. این کتاب چند بار به‌صورت چاپ سنگی و اخیراً به‌تصحیح محمد لطیف ملک از انتشارات روزنه، تهران در سال ۱۳۷۷ هـ ش به‌چاپ رسیده است. چاپ اخیر در تألیف این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است.

۳. رک: ملفوظات شاه عبدالعزیز محدث دهلوی فرزند شاه ولی الله دهلوی (ترجمه اردو)، کراچی، ۱۹۶۰ م.

۴. فواید‌الفواد، ص ۲۱۶.

محبوب‌الهی خودش هم می‌توانست به فارسی شعر بسراید^۱ ولی بنا بر گرفتاری‌های دیگر در زمینه عبادت و ریاضت و تبلیغ و ارشاد، به سرودن شعر توجه لازم را مبذول نکرد. باری دوران گفتگو درباره نظم و نثر، وی شعر را بر نثر ترجیح داد و فرمود:

”هر سخن خوب که شنیده می‌شود، هر آینه ذوقی حاصل می‌آید و هر معنی که به نثر شنیده می‌شود، همان سخن اگر نظم کرده سماع می‌افتد، ذوقی بیشتر است و لحن خوب همین حکم دارد. هر سخن خوب که شنیده می‌شود، هر آینه در شنیدن آن ذوقی حاصل آید، اما اگر همان سخن در لحن بشنوند، ذوقی بیشتر است“^۲.

این عارف هندی که چنین حسن ظن درباره شعر داشت، شعر سعدی را زیاد دوست داشت. او بارها ابیات سعدی را در مجالس عرفانی خود می‌خواند و همچنین در مجالس سماع خواجه نظام‌الدین اولیا، غزلیات سعدی حضار را به وجد و حال می‌آورد.

در سخنان خواجه نظام‌الدین اولیا اسم سعدی دوبار برده شده است. یک بار خود خواجه مذکور اسم سعدی را می‌برد و بیتی از او نقل می‌نماید. دومین بار حسن سجزی دهلوی جامع این سخنان در تصدیق و تایید اظهار نظر خواجه نظام‌الدین بیتی از سعدی را می‌خواند و حضرت خواجه از آن ستایش می‌کند.

خواجه نظام‌الدین اولیا در این ضمن که ”سخن که از بزرگی و صاحب نعمتی شنیده می‌شود، آن را لذت دیگر است. اگر همان سخن از دیگری شنیده آید، چندان ذوق نمی‌دهد. پس گویی از مقامی که آن سخن برمی‌آید، آن به نور معرفت آراسته است“. حکایتی را نقل می‌کند که:

”مردی بود صالح و صاحب نعمت. در مسجدی امامت کردی. بعد از نماز سخنی چند از کلمات مشایخ و احوال ایشان بگفتی. مستمعان را راحتی

۱. در انتساب این رباعی در توصیف امیر خسرو به خواجه نظام‌الدین اولیا تردیدی نیست: از ملک سخنوری، شهبی خسرو راست خسرو که به شاعری، نظیرش کم خاست این خسرو ماست، ناصر خسرو نیست زیرا که خدای، ناصر خسرو ماست (رک: خزینة الاصفیا ج ۱)؛ مفتی غلام سرور لاهوری، مطبع ثمر هند، لکهنو، ۱۹۷۲ م، ص ۳۴۰

۲. فواید الفواد، ص ۴۰۰.

پیدا آمدی. از آن جماعت مردی بود محجوب العین (نابینا). او نیز به آن کلمات لذت‌گرفتی تا روزی آن امام غایب بود. موذن بر جای او نشست و همچنان حکایات مشایخ و حالات ایشان چنانکه از آن امام شنیده بود، گفتن گرفت. چون سخن این موذن در گوش آن محجوب افتاد، پرسید که این سخن مشایخ و حکایات ایشان که می‌گوید؟ گفتند: امروز امام غایب است، موذن بر جای او نشسته است. این حکایتها او می‌گوید. محجوب گفت: ما این کلمات از هر تردامنی نخواهیم شنید!^۱

حضرت خواجه این حکایت را بازگو کرد و سپس این بیت از سعدی را خواند: به‌زبان هرکه جز من برود حدیث عشقت چو معامله ندارد، سخن آشنا نباشد^۲ اشاره به این حقیقت لازم است که اگر مفهوم این بیت سعدی از نظر خواجه نظام‌الدین اولیا تصدیق می‌شود، خود این حکایت و استنباط مفهومی مطابق حکایت از این بیت، به اثبات می‌رساند که آنچه سعدی گفته، محض نظری نیست بلکه جنبه عملی هم دارد و سعدی چکیده مشاهده و احساس حقیقی خود را در این بیت گنجانیده بود. چنانکه اشاره به آن رفت، حسن سجزی دهلوی که خود شاعری صاحب ذوق و با قریحه خاصی بود، در *فوائد الفواد* بیتی از سعدی را در مجلس خواجه نظام‌الدین اولیا می‌خواند. به قول او روزی چنان اتفاق افتاد که در مجلس خواجه نظام‌الدین اولیا: ”سخن در رؤیت افتاد؛ بنده عرضداشت کرد، نعمت رؤیت که مر مؤمنان را وعده است، آن نعمت فردای قیامت خواهد بود؟ فرمود: آری، آنگاه بنده گفت: بعد از آن که مؤمنان چنین نعمت بینند، باز به نعمتهای دیگر نبینند؟ فرمود که آمده است: چون آن نعمت مشاهده کنند، چندین هزار سال در حیرت بمانند. آنگاه بر لفظ مبارک راند: سخت کوتاه نظری باشد که بعده، به چیزی دیگر نگرند. بنده عرضداشت کرد که شیخ سعدی را بیتی است و آن این است:

۱. *فوائد الفواد*، ص ۵-۹۴.

۲. در کلیات سعدی، محمد علی فروغی، امیرکبیر، ۱۳۶۵ هـ ش - مصرع اول این بیت در ص ۴۸۲ چنین آمده است: «دگری همین حکایت بکند که من و لیکن».

افسوس بر آن دیده که روی تو ندیده است یا دیده و بعد از تو به‌رویی نگریده است^۱ خواجه ذکراالله بالخیر بر این استحسان فرمود و گفت که نیکو گفته است^۲.

در مجلس عرفانی خواجه نظام‌الدین اولیا که در سال ۷۱۱/هـ ۱۳۱۱ م تشکیل شده بود، اولین بیت مذکور سعدی خوانده شد، سعدی به‌قول معروف در سال ۶۹۰ یا ۶۹۶ هجری درگذشت. معنی آن این است که تنها پانزده یا بیست سال بعد از وفات سعدی، ابیاتش در مجالس عرفا و مشایخ هند طنین انداز بود. همچنین معلوم است که ابن الفوطی اولین نسخه دیوان سعدی را سی و پنج سال بعد از رحلت این شاعر ترتیب داده بود. دیگر این که سعدی را اساساً شاعر عرفانی حساب نمی‌کنند ولی ابیاتش در مجالس عرفانی هندی خوانده می‌شد و این عرفا مفاهیم عرفانی را از ابیات سعدی استنباط می‌کردند و او را ترجمان و مفسر اندیشه عرفانی به‌شمار می‌آوردند.

بعد از فواید‌الفواد، احوال و آثار خواجه نظام‌الدین اولیا و مشایخ دیگر چشتی در سیرالاولیا هم نسبتاً به تفصیل آمده است. همه افراد خانواده سید محمد بن مبارک علوی معروف به امیر خورد کرمانی (م: ۷۷۰/هـ ۱۳۶۸ م)، مؤلف این تذکره معتبر عرفای چشتی مرتبط به سلسله چشتی بودند و خود مؤلف از جمله مریدان خواجه نظام‌الدین اولیا بود. امیر خورد کرمانی خود شاعر و شعر دوست بود. او صدها بیت از شعرای فارسی را در لابلا این تألیف خود حسب حال نقل کرده است و تعداد زیادی از آنها ابیات سعدی هستند که ترجمان علاقه‌مندی فراوان نویسنده به سعدی و شعر اوست.

در اینجا باید عرض شود که علاوه بر امیر خورد کرمانی دو شاعر نامدار فارسی دیگر، طوطی هند امیر خسرو دهلوی و امیر حسن سجزی دهلوی نیز مرید خواجه نظام‌الدین اولیا بودند. هر دوی ایشان از سبک سعدی پیروی می‌کردند و حتی حسن سجزی را «سعدی هند» می‌خوانند. به‌طور یقین یکی از علل پیروی آنها از سبک سعدی، تعلق خاطر پیر و مرشد آنها به شعر سعدی بوده است. بی‌مناسب نیست اگر

۱. کلیات سعدی، ص ۴۳۴.

۲. فواید‌الفواد، ص ۲۹۴؛ این نظر خواجه نظام‌الدین اولیا در سیرالاولیا تألیف امیر خورد کرمانی، چاپ مؤسسه انتشارات اسلامی، لاهور، ۱۹۷۸ م، ص ۵۰۱ هم بیان شده است.

اشاره به این امر گردد که معاصران خسرو و حسن دهلوی متوجه بودند که این دو شاعر می‌خواهند از سعدی شیرازی تقلید نمایند ولی به قول شیخ نصیرالدین چراغ دهلی (م: ۷۵۷ هـ/ ۱۳۵۶ م)، خلیفه ارشد خواجه نظام‌الدین اولیا، "امیر خسرو و امیر حسن، بسیار خواستند که به طریق خواجه سعدی شیرازی بگویند، میسر نشد"^۱.

چراغ دهلی علت این عدم موفقیت خسرو و حسن در پیروی از سعدی را هم خاطر نشان ساخته است و آن حایز اهمیت است زیرا که چراغ دهلی سعدی را شاعری صاحب ذوق عرفانی و حال می‌دانست. او گفته است: "خواجه آنچه گفته از سر حال گفت"^۲.

امیر خورد کرمانی حداقل هشتاد بیت سعدی را در خلال مطالب مختلف در سیرالاولیا گنجانیده و علاوه بر این حتی حکایتی از گلستان را هم در این اثر خود آورده است. او خواه احوال مشایخ چشتی را بنویسد و خواه فضایل و تعلیمات و عقاید آنها را به رشته نگارش درآورد، ابیات مناسب حال از سعدی، نثر وی را زیب و زینت و جنب و جوشی خاص بخشیده است. ابیات سعدی چنان با سبک و سیاق مطالب سیرالاولیا مناسب افتاده‌اند که گویا سعدی از پیش برای تصدیق نظرهای این مؤلف شعر سروده بود و امیر خورد کرمانی هر وقت که لازم می‌دانست، از آنها گلچینی می‌کرد.

پیش‌آمدهایی چند در سیرالاولیا نقل شده که ترجمان علاقه زیاد خواجه نظام‌الدین اولیا به شعر سعدی است. امیر خورد کرمانی نوشته است که روزی در منزل پدر او مراسم پذیرایی از طرف امیر خسرو برگزار گردید. خواجه نظام‌الدین اولیا و بزرگان دیگر در این مراسم شرکت نمودند. به این مناسبت مجلس سماع هم برگزار گردید. قوالی به نام بهلول غزلی از امیر حسن سجزی دهلوی، جامع فواید الفواد را خواند. سپس طوطی هند امیر خسرو دهلوی به خواندن غزلی از خود پرداخت. او فقط مطلع غزل خود را خوانده بود که متوقف شد و به زودی غزلی از سعدی شیرازی را شروع کرد که مطلع اش این است:

۱. خیرالمجالس، مولانا حمید قلندر، به ترتیب و تحشیه خلیق احمد نظامی، دانشگاه اسلامی علیگره، ۱۹۵۹ م، ص ۱۴۳.
 ۲. خیرالمجالس، ص ۱۴۳.

معلّمت همه شوخی و دلبری آموخت جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت

به قول امیر خورد کرمانی، خسرو این غزل را به لحن رقت آمیزی خواند.

خسرو، اوّل می خواست غزل خود را بخواند ولی تنها مطلع آن را تقدیم نموده بود که به خواندن غزلی از سعدی شیرازی پرداخت. علتش چه بود؟ از خود خسرو سؤال کردند که "هر بار غزل خود می خوانی، بسته می شوی". خسرو پاسخ داد: چندان معنی هجوم می آورد که در ضبط آن حیران می شوم!

علتی وجود ندارد که این پاسخ خسرو را نپذیریم ولی باز هم این مسئله را می توان از زاویه دیگری بررسی کرد. تصوّر بفرمایید که مجلس سماع برگزار می شود، خواجه نظام الدین اولیا همراه با بزرگان دیگر در این مجلس حضور دارند، خسرو می خواهد غزلی بخواند. شمار احسانات شیخ نظام الدین بر گردن خسرو حدّ و حسابی ندارند. این حضرت نظام الدین اولیاست که زندگی خسرو را رنگ خاصی بخشیده است. حتی در زمینه شعر هم از او راهنمایی گرفته است.^۱ امیر خورد کرمانی تنها مطلع آن غزل سعدی را در سیرالاولیا نقل کرده است ولی چون این غزل کامل را می خوانیم، انتخاب این غزل را باید مورد ستایش قرار دهیم. خسرو حتماً احساس کرده بود که چه بهتر از این که او تشکر و امتنان خود را برای لطف هایی که خواجه نظام الدین اولیا به او مبذول داشته است، به زبان شاعری که مورد پسند خواجه نظام الدین است، اظهار کند، تحویل بزرگی که نعمت وابستگی با این مرشد در زندگیش ایجاد کرده بود و نعمت هایی که چشم کرم مرشد به دست طلب او بخشیده بود، آنها را بشمرد. نظر به این سابقه، بعضی از ابیات این غزل سعدی را می خوانیم:

معلّمت همه شوخی و دلبری آموخت جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت

هزار بلبل داستان سرای عاشق را بیاید از تو سخن گفتن دری آموخت

۱. سیرالاولیا، ص ۳۱۴.

۲. امیر خورد کرمانی در سیرالاولیا (ص ۳۱۱) می نویسد که امیر خسرو چون به سرودن شعر پرداخت، هر نظمی که گفتی به خدمت سلطان المشایخ گذرانیدی تا روزی حضرت سلطان المشایخ فرمود: "طرز صفاهانیان بگوی، یعنی عشق انگیز و زلف و خال آمیز. از آن روز باز که امیر خسرو علیه الرحمة در زلف و خال بتان پیچید و آن صفات دلآویز را به نهایت رسانید.

برفت رونق بازار آفتاب و قمر
 مرا به شاعری آموخت روزگار آن گه
 از آن که ره به دکان تو مشتری آموخت
 که چشم مست تو دیدم که ساحری آموخت
 چنان بکند که صوفی قلندری آموخت
 کسی که بر سر کوبت مجاوری آموخت
 ندیده‌ام مگر این شیوه از پری آموخت
 من آدمی به چنین شکل و قد و خوی و روش
 چنین بگیریم ازین پس که مرد بتواند
 در آب دیده سعدی شناوری آموخت^۱

امیر خورد کرمانی پیش آمد دیگری را هم بازگو کرده است که نشانگر علاقه مندی خواجه نظام‌الدین اولیا به شعر سعدی و تأثیر خوشگوار آن بر طبع خواجه است. او می‌نویسد:

مجلس سماع برگزار شد، خواجه نظام‌الدین اولیا بنا بر ناراحتی که داشت، روی تخت خواب نشسته بود. حسن پیه‌دی قوال که به صورت و سیرت صوفیان بود^۲، این مقطع غزل سعدی را خواند:

سعدی تو کیستی که در آبی درین کمند چندان فتاده‌اند که ما صید لاغیریم^۳
 این آواز خوان به قول امیر خورد کرمانی:

”عجب قوالی بود که به مجرد آنکه آغاز کردی، آتش به دل‌های عاشقان در زد
 و سنگدلان را از جای بجنانیدی، چون آسیا بگردانیدی“^۴.

خواجه نظام‌الدین اولیا چنان تحت تأثیر این مقطع سعدی قرار رفت که گریه سرداد. اقبال خادم خاص خواجه در پهلوی ایشان ایستاده بود. او از پارچه نازکی تکه‌ها را می‌درید و به خواجه می‌داد. او اشکهای خود را با این تکه‌ها خشک می‌کرد و آنها را به سوی قوال می‌انداخت. کیفیتی که با سماع این غزل بر خواجه نظام‌الدین اولیا طاری شد، امیر خورد کرمانی در توضیح آن هم از این قطعه سعدی استمداد جسته است:

ناودان چشم رنجوران عشق
 گر فرو ریزند، خون آید به جوی

۱. کلیات سعدی، ص ۴۲۳.

۲. سیرالاولیا، ص ۵۱۸.

۳. کلیات سعدی (ص ۵۷۳) که در آنجا مصرع اول چنین آمده است:

«سعدی تو کیستی که درین حلقه کمند»

۴. سیرالاولیا، ص ۵۱۸.

شادباش ای مجلس روحانیان تا خورند این می که من مستم بهبوی^۱
چنانکه قبلاً اشاره به آن شد، خواجه نظام‌الدین اولیا ابیات زیادی از اشعار سعدی را
حفظ داشت و حین گفتگو از آنها حسب حال استفاده می‌کرد. معمول چنان بود که
حضرت خواجه برای ادای نماز جمعه به مسجد کیلوکهری تشریف می‌برد. باری هوا
گرم بود و در فصل تابستان در دهلی به قول شیخ نصیرالدین چراغِ دهلی خلیفه ارشد
خواجه نظام‌الدین اولیا:

«آتش می‌بارد، زمان زمان تشنگی اثر می‌کند»^۲

حضرت خواجه به همین مسجد می‌رفت و روزه هم گرفته بود. بنابر شدت گرما و
روزه، حال خواجه خراب شد. ایشان در دکانی نشستند. در این احوال ایشان تصور
کردند که اگر مرکبی می‌داشتم، سوار آن شده به مسجد می‌رفتم.^۳ این تصور و توقع
منافی اصول اساسی راضی به رضای الهی و قناعت تصوّف است. در آن وقت خواجه
این بیت سعدی را زمزمه کرد:

ما قدم از سر کنیم در طلب دوستان راه به جایی نبرد هر که به اقدام رفت^۴
خلاصه این که خواجه نظام‌الدین اولیا به شعر سعدی علاقه خاصی داشت و بنابر
همین تعلق خاطرش به شعر سعدی، چنانکه در روایتی آمده که چون جنازه اش را
به گورستان می‌بردند، قوال غزلی از سعدی را می‌خواند که مطلعش اینست:
سرو سیمینا به صحرا می‌روی نیک بدعهدی که بی‌ما می‌روی^۵
این روایت باید معتبر باشد، زیرا عارفی که سراسر عمر خود را با شعر سعدی
بسربرد و از آن به وجد آمد، بعد از وفاتش، حامیان و پیروان مزاج‌شناس او، جسد
خاکی او را با طنین مترنم غزلی از سعدی به آغوش خاک سپردند.

۱. در کلیات سعدی (ص ۶۴۶) این شامل قطعات نیست بلکه دو بیت از غزلی است به این مطلع:

خواهم اندر پایش افتادن چو گوی و به چوگانم زند هیچش مگوی

همچنین مصرع دوم بیت دوم بدین قرار است: «تا که خورد این می که من مستم بهبوی؟»

۲. خیرالمجالس، ص ۷۰.

۳. سیرالاولیا، ص ۱۵۴.

۴. کلیات سعدی، ص ۴۶۲.

۵. همان، ص ۶۴۸.

سید محمد گیسودراز (م: ۸۲۶ هـ/ ۱۴۲۲ م) عارف معروف چشتی و خلیفه شیخ نصیرالدین چراغ دهلی بود. وی علاقه‌مندی به شعر فارسی را از بزرگان خود به ارث برده بود. باید عرض شود که سید محمد گیسودراز اولین عارف چشتی در هند است که به تألیف و تصنیف پرداخت و آثار متعدّد عرفانی را به جای گذاشت. او در بیشتر این آثار برای توضیح نظر خود از ابیات شعرای فارسی استفاده کرده است. از سخنان او هم پی می‌بریم که سعدی یکی از شعرای فارسی بود که غزلهایش در مجالس سماع عرفا خوانده می‌شد. او برای توضیح این مطلب که ذوق اهل سماع از یکدیگر متفاوت است، پیش‌آمدی را بیان می‌کند که روزی هفت نفر عارف که پدرش هم یکی از آنها بود، در خانقاه مولانا برهان‌الدین به سماع پرداختند. در این مجالس سماع هفت بیت از غزل سعدی خوانده شد و هر یک از این عرفا بیتی از این هفت بیت را پسندید و تحت تأثیر آن قرار گرفت و برای تکرار آن تاکید کرد. آن هفت بیت عبارتند از:

جان ندارد هر که جانانیش نیست	تنگ عیش است آنکه بستانیش نیست
هر که را با ماه‌رویی سرخوشست	دولتی دارد که پایانیش نیست
هر که را صورت نبندد سرّ عشق	صورتی دارد ولی جانیش نیست
گر دلی داری به‌دلبندی بده	ضایع آن کشور که سلطانیش نیست
عارفان درویش صاحب درد را	بادشا خوانند گر نایش نیست
خانه زندان است و تنهایی ملال ^۱	
هر که چون سعدی گلستانیش نیست	

حضرت گیسودراز این شش بیت را خواند و گفت که هفتمین بیت از یادم رفته است. این غزل سعدی بجز این شش بیت، چهار بیت دیگر هم دارد که بدین قراراند و نمی‌دانیم که آن کدامین بیت است که در این مجلس سماع خوانده شد و از یاد حضرت گیسودراز رفته بود:

کامران آن دل که محبوبیش هست	نیکبخت آن سر که سامانیش نیست
چشم نابینا زمین و آسمان	زان نمی‌بیند که انسانیش نیست

۱. کلیات سعدی، ص ۴۵۵؛ ضلال به جای ملال ولی ملال هم در پاورقی به عنوان نسخه بدل داده شده است.

ماجرای عقل پرسیدم ز عشق گفت معزولست و فرمانیش نیست
 درد عشق از تندرستی خوشترست گرچه بیش از صبر درمانیش نیست
 باری حضرت گیسودراز غزلی دیگر از سعدی به مطلع زیر را خواند:
 نرفت تا تو برفتی، خیالت از نظرم برفت در همه عالم ز بیدلی خبرم^۱

در اینجا باید توجه داشت که عرفای هندی در مجالس خود به بیان، توضیح و تشریح ابیات متعددی از شعرای ایرانی می‌پرداختند. این توضیحات حایز اهمیت هستند و اهمیّت آنها بدین خاطر است که توضیح دهندگان آنها خود نیز صوفی بودند و لذا از نظر مقام عرفانی در درجه‌ای قرار داشتند که قادر به درک و فهم معنی و احساس حقیقی و پنهان این اشعار بودند.

گیسودراز هم بعضی از ابیات این غزل را تجزیه و تحلیل نمود و حتی برای مفهوم بهتر در بعضی ابیات لغات دیگری را پیشنهاد کرد. مثلاً گفت در مصرع دوم این مطلع یعنی:

برفت در همه عالم ز بیدلی خبرم

اگر به جای «در»، «از» بکار می‌رفت، بهتر می‌بود. یعنی مصرع باید چنین باشد:

برفت از همه عالم ز بیدلی خبرم

حالا مفهوم این مصرع این است که خبر بی‌دلی من ماورا از همه عالم رفت و اگر مصرع همان طور باشد که سعدی ساخته است، معنی آن این است که من در همه عالم برای بی‌دلی معروف هستم. چون ایشان بیت زیر همین غزل را خواندند، آن را ستایش کردند و گفتند که این بیت در نهایت بلیغ است:

اگر مرا تو ببینی ز هجر شناسی که هرچه در نظر آید ازان ضعیف‌ترم^۲
 و این مقطع غزل را با ذوق خاصی تا به‌دیر زمزمه کردند:
 مرا مگوی که سعدی چرا پریشانی خیال روی تو هر روز می‌کند بترم^۳
 سپس گیسودراز بیت زیر از همین غزل را خواند:

۱. کلیات سعدی، ص ۵۵۳.

۲. در کلیات سعدی، مصرع اول بدین قرار است: «تو نیز اگر شناسی مرا عجب نبود».

۳. مصرع دوم در کلیات سعدی چنین آمده است: «خیال روی تو برمی‌کند به یکدگرم».

نشان پیکر خوبت که می‌تواند گفت که در تأمل آن خیره می‌شود بصرم^۱ وی دربارهٔ دوّمین مصرع این بیت نظریه جالب توجه ای ارائه داد و گفت که تأمل صفت دل است و تاریک شدن نظر با این ربطی ندارد. اگر لغتی بکار می‌رفت که با بصارت نظر مناسبتی می‌داشت، آن هنگام تاریک شدن نظر مناسب می‌بود.^۲ امیر خورد کرمانی در ضمن بحثی دربارهٔ «مشغولی ظاهر و باطن و مراقبه و ذکر خفی» هم حکایتی مختصر از گلستان سعدی را آورده است. خواجه نظام‌الدین اولیا در این باره توضیح داد که طایفه‌ای که ظاهر ایشان آراسته باشد و باطن خراب، آن متعبدانند که طاعت بسیار کنند و دل ایشان مشغول دنیا باشد و طایفه‌ای که باطن ایشان آراسته باشد و ظاهر خراب، آن مجانین‌اند که درون ایشان با حق مشغول باشد و در ظاهر سروسامانی نباشد. طایفه‌ای که ظاهر و باطن ایشان خراب باشد، آن عوام‌اند و طایفه‌ای که ظاهر و باطن ایشان آراسته باشد، آن مشایخ‌اند. بعد از این امیر خورد کرمانی حکایت زیر از گلستان سعدی را نقل می‌کند:

”یکی از مشایخ شام را پرسیدند که حقیقت چیست. گفت: از این پیش طایفه‌ای در جهان بودند به صورت پراگنده و به معنی جمع. اکنون خلقی‌اند به ظاهر جمع و به باطن پراگنده. چنانکه در این معنی گوید:

چو هر ساعت از تو بجایی رود دل به تنه‌هایی اندر صفایی نبینی
گرت مال و جاهست و زرع و تجارت چو دل با خدايست خلوت نشینی^۳
بی‌مناسب نیست اگر در اینجا یادآور شویم که عرفای هندی در ترویج و گسترش زبان و ادبیات فارسی سهمی قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند. آنها در مجالس خود که در آنجا عموم مردم حضور داشتند، به فارسی سخن می‌گفتند و دوران

۱. در کلیات سعدی این بیت بدین قرار است:

نشان پیکر خوبت نمی‌توانم داد که در تأمل او خیره می‌شود بصرم

۲. اطلاعاتی دربارهٔ علاقه‌مندی حضرت گیسودراز با شیخ سعدی از جوامع‌الکلم (ملفوظات حضرت گیسودراز) مأخوذ است.

۳. سیرالاولیا، ص ۴۵۷؛ این حکایت در گلستان (شامل کلیات سعدی، ص ۸۴) با تفاوت جزئی لغات آمده است.

گفتگو احوال و حکایات و تعلیمات عرفای ایرانی را ارائه می‌دادند و ابیاتی از شعرای ایرانی را نقل می‌کردند و در اثر آن زبان و ادبیات فارسی مورد توجه عموم مردم هند قرار گرفت. امیر حسن علایی سجزی دهلوی در فواید الفواد گزارش اساسی در این مورد فراهم نموده است که:

”در آن ایام هر بیتی و صوتی که حضرت سلطان‌المشایخ را در سماع ذوق دادی، آن صورت و آن بیت مدتی مدید در میان خلق مشهور شدی. خورد و بزرگ و وضع و شریف در مجمع‌ها و محلت‌ها و محفل‌ها و کوچه‌ها ذوق‌ها از صدقه حضرت سلطان‌المشایخ می‌گرفتند و کار محبت و عشق را روز بازاری در جهان پیدا آمدی“!

منابع

۱. حسن علایی سجزی دهلوی: فواید الفواد، به تصحیح محمد لطیف ملک، انتشارات روزنه، تهران، ۱۳۷۷ ه.ش.
۲. حمید قلندر: خیرالمجالس، به تصحیح و تحشیة خلیق احمد نظامی، دانشگاه اسلامی علیگره، ۱۹۵۹ م.
۳. سعدی شیرازی: کلیات، مؤسسه انتشارات اسلامی، لاهور، ۱۹۷۸ م.
۴. عبدالعزیز محدث دهلوی، شاه: ملفوظات (ترجمه به اردو)، کراچی، ۱۹۶۰ م.
۵. غلام سرور لاهوری، مفتی: خزینة الاصفیا، مطبع ثمر هند، لکهنو، ۱۹۷۲ م.
۶. قاسمی، دکتر شریف حسین: ”تبادلات فکری میان صوفیان ایران و هند“، قند پارسی، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شماره ۱۸، تابستان ۱۳۸۱ ه.ش.
۷. محمد گیسودراز، سید: جوامع الکلم، انتظامی پریس، عثمان گنج، حیدرآباد.